

فرهنگ عامه و مردم‌شناسی استان بوشهر

عبدالحسین احمدی ریشه‌ر

یکی از موارد پانزده‌گانه‌ای که بنیاد ایران‌شناسی در همایش بین‌المللی خلیج فارس (اردیبهشت ۸۷) در دستور کار خود قرار داده، فرهنگ عامه و مردم‌شناسی جزایر و کرانه‌های خلیج فارس می‌باشد. با به دیده گرفتن این که در گستره زیستگاهی خلیج فارس؛ باشندگان زیادی وجود دارد که آداب و رسوم خاصی دارند و به این راحتی یعنی بدون بسیج گروهی نمی‌توان به ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی و در اصل به سرمایه‌های فرهنگی هر دیار دست یافت، به همین خاطر، چون دست‌اندرکاران بنیاد ایران‌شناسی اکنون در اندیشه آن بر آمده‌اند، این اقدام آنان قابل تقدیر و تحسین است.

اینک عنان سخن را به جانب یکی از آن جاگیرندگان در سامان سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس، یعنی بندر بوشهر (ریشه‌ر قدیم) که پیشینه‌ای به موازات تاریخ دولت ایلام (عیلام) دارد به حرکت در می‌آوریم؛ اما از تاریخی که بوشهر قدیم از بدو پیدایش تاکنون پشت سر گذاشته است، در می‌گذریم و تنها به آداب و رسوم و مظاهر فرهنگی-تمدنی مردم آنجا که تا نیم سده پیش در اذهان مردم هنوز جلوه‌گری می‌کرد، نظر می‌افکنیم و سخن را نخست از مراسم باران‌خواهی (رقص باران) این گونه آغاز می‌کنیم:



مراسم باران‌خواهی

رسم چنین است که اگر «در فصل باران» آسمان بر زمین بخیل شود و از ابر رحمت خداوند قطره بارانی نبارد و «برج قوس» یعنی زمان کشت نیز به پایان نیمه دوم نزدیک شود و باز هم خبری از آمدن باران نشود، به خاطر آن، دو نفر از زنان محل (وگاهی مردان)، آردبیزی (الک) را بر می‌دارند و در حالی که خود را در چادرشان پوشیده‌اند، به در خانه‌ها می‌روند و در حیاط هر خانه را به صدا در می‌آورند. صاحب خانه می‌آید و می‌گوید کیست...؟ آنها تعمداً جواب نمی‌گویند، اما به جای آن، با چند بار زدن آردبیز خود به آستانه در، صاحب خانه را متوجه می‌سازند که «آردبیز تک تکی» هستند و چه می‌خواهند. صاحب خانه آنچه در توان خود دارد در کیسه آنان می‌ریزد. چیزی که به آنها داده می‌شود شامل گندم و مقدار کمی چای یا شکر است و برنج و پول کمتر در میان است.

«آردبیز تک تکی» ها، تمام خانه‌های محل را سر می‌زنند تا همه اهالی از نیت خیرشان با خبر شوند و این کار را معمولاً پس از شامگاه انجام می‌دهند.

... مردم، چون در گذشته، با انجام چنین کاری، تصادفاً به نتیجه می‌رسیده‌اند وقتی با قیافه «آردبیز تک تکی» ها مواجه می‌شوند، درست مثل آن که با قاصد خوش‌خبری روبه‌رو شده باشند فوراً از آنها می‌پرسند: بگویید ببینیم چند روز دیگر باران می‌آید...؟! آنها نیز، این سؤال را بی‌جواب نگذاشته و با زبان اشاره (یعنی انگشتان دست) دو، یا سه انگشت خود را بالا می‌برند و بدان طریق معلوم می‌دارند (پیشگویی می‌کنند) که حتماً ظرف دو، یا سه روز دیگر باران خواهد آمد. و تعجبی نیست که، مردم قطعاً باورشان می‌شد و باید باورکردنی هم می‌بود؛ زیرا در دو ماهه آذر و دی هر سال (برابر با دو برج قوس و جدی) اگر باران تندی در کار نباشد، بالاخره ریزش کمی همراه دارد.

به هر انجام، بعد از آنکه «آردبیز تک تکی» ها، خانه به خانه محل سر زدند، به خانه خود باز می‌گردند. در شب بعد، در منزل یکی از آن دو، آشی (شله) از گندم تدارک دیده می‌شود. مردم و بیشتر کودکان محل به خانه آن فرد می‌روند. حال دیگر معلوم شده است که یکی از «آردبیز تک تکی» ها که بوده است. اما شناخت فرد دیگر هنوز نامعلوم است.



آش گندم را که به «شلّه گندمی» معروف است درون چند مَجمعه (سینی بزرگ) می‌ریزند و چند دانه تسبیح را در هر مَجمعه می‌اندازند. کودکان دور سینی شله جمع شده و با حرص تمام به خوردن شله مشغول می‌شوند. دانه تسبیح به دندان هر کس بخورد، قرعه فال به نام او افتاده و باید کاری را انجام دهد که همه برای خاطر آن جمع آمده‌اند.

در آخر یا نیمه خوردن شله، بالاخره دانه تسبیح به دندان می‌خورد و دیگران متوجه آن می‌شوند. در این موقع، خورنده دانه تسبیح را حاضر کرده و یکی از لنگه‌های «هاسک» (آسیاب دستی) بر گرده‌اش می‌نهند و برگردن اوست که آن را تا ساحل دریا (یا: کنار آب) حمل کند. آنگاه از همان منزل بیرون می‌آیند و به منظور اطلاع‌رسانی و شرکت بیشتر افراد محل در انجام مراسم، همگی با هم می‌خوانند:

بیین بیشیم قبله دُعا بلکی خدا رحمش بیا^۱

Biyeyn.bišim.qebley.doā - balki.xodā.rahmeš.biyā

پس از تجمع افراد، بعد از آنکه آهنگ رفتن به طرف دریا و یا کنار آب (واقع در بیرون محل) می‌کنند، نوای دیگری بدین گونه سر می‌دهند:

او انبارا او نداره - خدا بده جفنه نونی نون نداره - خدا بده

Ow.anbārā.ow nedāreh-.xodā. bedeh - Jofney. nuni.nun.nedāreh-.xodā. bedeh

بعد از تکرار چندین مرتبه موارد بالا، در حالی که سنگ (لنگه هاسک) بر گرده خورنده دانه تسبیح است و دیگران نیز به دنبال او (با تکرار) چنین می‌خوانند:

پیرزن کورو، لنگ هاسک کولشن^۲ Pirzane.kuru.lenge.hāsak.kulešen

پس از این استغاثه، دعای دیگر را چنین سر می‌دهند:

مشکولکم خُشکن خدا اُوش بده^۳ maškulekom.xošken.xodā.oveš bedeh

مرتّب و به‌طور یکنواخت و آهنگین، جمله دعا گونه خود را تکرار می‌کنند تا به کنار دریا، یا آب مورد نظر در بیرون محل برسند. آنگاه سنگ آسیاب را بر زمین گذاشته و پس از استراحتی کوتاه و سه مرتبه لنگه هاسک را در آب زدن و در آوردن آن، در همان موقع، شخصی ضامن



حامل لنگه هاسک می‌شود و سنگ را از گرده او برمی‌دارد و بر گرده دیگری می‌نهد و پس از آن، آهنگ بازگشت به محل می‌کنند و این بار (با تکرار) می‌خوانند:

قبله دُعا رفتیم؛ سی او خدا رفتیم^۴

Qebley.doā.raftim-si.ow.xodā.raftim

با خاتمه این مراسم که آن را «قبله دعا رفتن» می‌نامند، چشمان خود را به آسمان دوخته و با امیدواری زیاد در انتظار آمدن باران می‌نشینند.

گونه دیگری از این رسم باران‌خواهی یا «قبله دعا رفتن» «گلی ساختن» یا «گلی درآوردن» است بدین طریق که مردی را لباس زشت و مُندرس بر تن می‌کنند و صورتش را سیاه کرده و با بستن شاخ و برگ درخت خرما به لباس وی به دنبالش به راه می‌افتند و نیز مرد دیگری را هم به عنوان عیال گلی که «کوسه» نام داده‌اند در هیئت زنی در می‌آورند و پشت سر گلی (شوهرش) به راه می‌اندازند و در حالی که گلی می‌رقصد و ادا و اطوار و لودگی از خود در می‌آورد، انبوه جمعیت او را به جلو می‌رانند و باز گلی به آداهای قبلی خود ادامه می‌دهد و در کوچه‌های محله گشت می‌زند. همراهان گلی برای آنکه مردم محل را خبر از آمدن گلی به در خانه‌هاشان کنند چنین می‌خوانند:

گلی گلینا، هوهو شاخ زرینا هوهو

Geli.gelinā.how.how šāx.zarinā.how.how

گلی ما چه زشتن بارون تُپ دُرشتن

Gelie.mā.čē.zešten bārune.top.dorošten

گلی او مَدَن درِ خونه تو سی خاطر جومه کهنه تو

Geli.umedēn.dare.xunetu si.xātere.jumeh.kohnetu

دُم درِ خاریت^۵ وِرا ده رسمی سی خوت قرار ده

Dome.dare.xārit.verādeh rasmi.si.xot.qerārādeh

گلی ما مَطَل^۶ نُگه تو بره‌ی خالیش پُرو گه

Gelie.mā.matal.nokoh tobrey.xāliš porokoh

گلی مال شاه تَلله بارون رحمت الله^۸

Geli māle. Šāh.tallāh bārune.rahmatollāh

همراهان، در حالی که گلی پیش‌تاز آنان است با خواندن ترانه آهنگین فوق‌خانه به خانه سر می‌زنند جهت جمع‌آوری آذوقه «شله گندمی». به در هر خانه که می‌رسند یکی از افراد آن خانه، و از پشت بام، پیاله‌ای آب بر روی گلی و همراهان او می‌پاشد. با پاشیده شدن آب، آنان بلادرنگ می‌گویند: نه آو بی، بارون بی.^۹ Ne.ow.bi.bārun.bi.

نیز... گلی به در هر خانه که می‌رسد، صاحب خانه بر عهده دارد بر روی وی و همراهان، آب بپاشد. پس از رفتن و گشتن به در تمامی خانه‌ها و فراهم آوردن آذوقه «شله»، عیناً همان شیوه «شله خوری» که پیشتر به آن اشارت رفت، در فردا شب همان روز، و در خانه گلی به کار می‌گیرند و پس از آن آماده رفتن به کنار آب (قبله دعا) می‌شوند.

با آنکه مراسم باران‌خواهی یا به زبان دیگر رقص باران، را از مظاهر فرهنگی مردم بوشهر در نظر آورده‌ایم، اما باید گفت این‌گونه مراسم آئینی، تنها منحصر به بوشهر و نواحی تابعه آن (دشتی، دشتستان و تنگستان) نبوده، بل در دیگر نقاط ایران و جهان هم کم و بیش وجود داشته که آن را با تفاوت‌های ظاهری انجام داده‌اند. تا آنجا که آگاهی داریم و جداگانه در نوشتار آمده، در این شهرها و آبادی‌های ایران نظیر آن می‌توان دید:... در میان عشایر سیرجان و بافت، در کمره اراک، در غرب کشور: کرمانشاه، کردستان، تویسرکان، در گوشه و کنار فارس^{۱۰}... در داراب، کازرون، نور مازندران، سنگسر (سمنان)، در روستای «کلخوران» اردبیل، در «کلاردشت» مازندران، در پاره‌ای دهات کرمان، در گناباد خصوصاً در روستاهای دلویی، خیبری و مند بیدخت، و در نواحی خوزستان به ویژه در دزفول و رام‌هرمز^{۱۱}.

سعدی شیرازی درخصوص آیین باران‌خواهی اما نه در ایران، بل در مصر (در نقل حکایتی از بوستان، باب چهارم) گوید:

چنین یاد دارم که سقّای نیل نکرد آب بر مصر سالی سیل

گروهی سوی کوهساران شدند به فریاد، خواهان باران شدند

گرچه در نگره نخست، چنان می‌نماید که مردم مصر هم مثل ایرانیان رب‌النوع مخصوص آب داشته‌اند، اما با جسارتی در حد حدس و گمان می‌توان گفت که پیش زمینه ذهنی سعدی در



بیان موضوع جز در اندیشه آوردن دعای باران‌خواهی نزد ایرانیان و در شهر خود، چیز دیگر نبوده است.

... به دیده باید داشت که پراکندگی انجام مراسم باران‌طلبی در جای جای خطه ایران زمین، گواه بر آن است که در پارینه جزو زندگی عملی همه ایرانیان بوده و بدون هیچ تردید باید آن را مربوط به پرستش و احترام «آناهیتا» (ایزد بانوی آب) نزد مردم ایران دانست که بعدها رنگ و روی اسلامی به خود گرفته است. آن سان که دکتر امیرحسین آریان‌پور می‌گوید: «ظاهراً این رسم بازمانده پرستش آناهیتا الهه بارندگی و آبیاری ایرانیان باستان است که پس از رواج اسلام دگرگونی پذیرفته است».^{۱۲}

بی‌مناسبت نیست در باب اینکه آیا آناهیتا الهه آب بوده یا چیزهای دیگر، و هم اینکه در چه زمانی مورد پرستش ایرانیان قرار گرفته بوده، کوه سخنی داشته باشیم: نویسنده کتاب ایران باستان (م- موله) آناهیتا را «الهه باروری و عشق»^{۱۳} می‌داند. باستانی پاریزی که سخنش خالی از گزاف‌گویی نیست او را به عنوان «خدای برکت و شیر گوسفند و گاو، خدای زایش‌ها، خدای بیماری‌های زنان، خدای ازدواج و پیوستگی و بالاخره خدای آب و باران» می‌خواند.^{۱۴} کریستین سن دانمارکی به نقل از «نیرگ Nyberg» بانو ناهید را «الاهه آب‌ها و حاصل‌خیزی»^{۱۵} به شمار می‌آورد. ابراهیم پورداوود، او را با نام اوستایی‌اش اردوی سورآناهیتا *Ardvi surā*، فرشته موکل آب (نگهبان آب) دانسته و با نگاه به تاریخ هرودت که گفته است ایرانیان آب را محترم می‌دانسته‌اند، می‌نویسد: از اخبار هرودت به خوبی بر می‌آید که ستایش ناهید از زمان‌های بسیار قدیم در ایران معمول بوده است؛ و بر آن می‌افزاید: مورخی که صراحتاً از ناهید اسم می‌برد «بروسوس Berossus» مورخ کلدای در قرن سوم پیش از میلاد است که گوید: «در میان ایرانیان، نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۶۱ ق.م) به این امر پرداخته، مجسمه ناهید را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد» بر پا نموده و ستایش او را به مردمان فارس و باختر آموخت».^{۱۶}

... نیز اگر بر این نظر باشیم که اردشیر دوم هخامنشی پرستش آناهیتا را نخست در فارس یعنی در قلمرو زیستگاهی نیاکانش رواج داده بوده، همچنین اگر روا باشد سخن م. موله در این

خصوص که می‌گوید: «آناهیتا باید در آغاز سلسله ساسانی که اجدادشان در استخر [فارس] به معبد او وابسته بودند، نقش مهمی بازی کرده باشد.»^{۱۷} را بپذیریم، چیزی که می‌توان بر آن افزود این است که بگوییم پس از دوره هخامنشیان (اردشیر دوم) مراسم ستایش آناهیتا، در طلب باران، در دوره ساسانیان به ویژه در فارس نیز، جان دوباره‌ای می‌گیرد و بعد از فروپاشی حکومت آنان، همچنان به حیات خود ادامه داده و درست تا ۵۳ سال پیش (در زمان ما) یک مرتبه، در گردونه تاریخ زمان از حرکت باز می‌ایستد، و تاریخ این توقف ناگهانی لااقل در بوشهر (ریشهر) پس از آخرین باری بود که می‌خواستند بر گرده من که پسر بچه ۶-۷ ساله بودم، لنگه هاسک (= آسک، سنگ آسیاب) بگذارند؛ اما مادرم نگذاشت؛ و اکنون بر عهده ماست که با ثبت و ضبط تداوم و تاریخ ایستایی آن در دیگر نقاط ایران، آستین همت بالا زنیم و از آسیب زمان در امانش داریم؛ و با انجام این مهم برای پسینان بنمایانیم که مراسم باران‌خواهی به درگاه ایزدبانوی آب در ایران، تا چه تاریخی پایدار بوده است.

اما، اینکه نام «رقص باران» (به نقل از زنده‌یاد آریان‌پور) را بر آیین باران‌خواهی نهاده‌ایم، به خاطر آن بوده که همخوانی کامل با رقص اقوام ابتدایی (در دعای باران) داشته؛ و در اصل، از یک آبخور فکری - اعتقادی سرچشمه می‌گیرد. شواهد زیر گویای آن می‌تواند باشد: «قوم مائوری (Maori) در «پولی نه زی» رقصی به نام «رقص سیب‌زمینی» دارند: دختران جوان در کشتزارهای سیب‌زمینی گرد می‌آیند و پای‌کوبان و دست افشان و ترنم‌کنان، باد و باران را فرا می‌خوانند و با جست و خیز خود از بوته‌های سیب‌زمینی خواستار می‌شوند که به سوی بالا بگرایند و برویند و تناور گردند... بومیان «تاهی‌تی» که در این اواخر از میان رفته‌اند، برای جلب باران، رقص مخصوصی می‌کردند: به نشانه باران، خود را به زمین می‌انداختند و سر و دست را به نشانه رعد و برق به زمین می‌زدند... و در شمال‌غربی استرالیا مردم گرد سنگ جادویی معینی که باران‌آور شمرده می‌شود، چندان رقص می‌کنند که از پای در آیند.^{۱۸}... همچنین، «سرخ پوستان» «زیونی» در جنوب شرقی آمریکا، ساعت‌ها در مراسم رقص باران که تلاشی است برای آوردن باران شرکت می‌کنند.»^{۱۹}



... از آنجا که بشر تحمل نابودی خود را ندارد، این خواهندگان باران (در بوشهر) با همان دیده که برای جلب باران دعای یاری سر می‌دادند، در صورت فروکش نکردن آن، که احتمال راه افتادن سیل و خرابی خانه‌ها نیز می‌رفت، به واکنش اعتقادی دیگر که این بار، حرکتشان کاملاً ریشه در فرهنگ اسلامی داشت، متوسل می‌شدند؛ و آن، انداختن ورق‌پاره‌های جزو قرآن (البته با تکریم خاص)، یا مُهر نماز و یا ریختن مقداری آرد و نمک بود به درون آب، در حیاط منزل خود، و این کار را گونه‌ای استغاثه دیگر می‌دانستند تا خداوند به رحم آید و باران را بند آورد؛ و گویی این بار می‌خواستند باران آورنده را به خشم آرند اما نه به گونه نمک‌نشناسی؛ و این هم یکی از مواردی است که می‌تواند در اصل، درون‌مایه اعتقادی در ناهیدپرستی داشته باشد؛ زیرا که نشانه‌های آن را در دیگر نقاط ایران یعنی سنگسر (سمنان)، در آلاشت سوادکوه و در کرمان (به قول باستانی پاریزی در کوهستان ما) می‌توان یافت.

... پابندگی رسم باران‌خواهی در نواحی مختلف ایران، مشابهت‌هایی است که از روی آنها می‌توان به این نتیجه احتمالی رسید: یا رسوبات و بقایای فرهنگی - اعتقادی عهد کهن در اعتقاد به فرشته موکل آب (آناهیتا = ناهید) هنوز در ذهن و روان مردم باقی بوده، و یا اینکه آنان در واقع بدون آنکه بدانند که خود معتقد به آناهیتا هستند آن را انجام می‌داده‌اند.

نیز اگر تمام مراسم باران‌خواهی در نواحی مختلف ایران را که احتمالاً تا کمتر از نیم سده پیش، مردم هر شهر و آبادی پای‌بندی ویژه‌ای به آن داشتند، در یک جا گرد آورده و از میان آنها آنچه را که توجه ما را بیشتر به خود جلب می‌کند به دیده بداریم، این موارد است: معنای «گلی»، در میان آوردن نام «کوسه»، و منشأ و انگیزه پاشیدن آب بر روی «گلی» و همراهانش.

«گلی geli» از ترکیب: گل = خاک + ی نسبت؛ بر شخص زشت و بدقیافه‌ای که لباس پاره‌پاره و گل‌آلود بر تن دارد اطلاق می‌شود؛ و احتمالاً بدان سبب که شخص مورد نظر در مراسم گلی در آوردن را لباس مندرس و خاک‌آلوده بر تن او می‌کرده‌اند، شاید منشأ این نام‌گذاری از همان جا بوده باشد.

گزینه نام «کوسه» بر روی زن گلی (در مراسم باران‌طلبی بوشهری‌ها) یادآور جشنی است به نام «کوسه بر خرنشین» (بر نشستن کوسه چیست) که پارسیان در اول آذرماه هر سال آن را بر

پا می‌داشته‌اند و این جشن تا روزگار ابوریحان بیرونی در شیراز نیز مرسوم بوده است؛ آن سان که خود او در این باره گوید: «آذرماه به روزگار خسروان، اول بهار بوده است. و به نخستین روز از وی از بهر فال، مردی بیامدی کوسه، بر نشسته بر خری، و به دست کلاغی گرفته، و به بادبزن، خویشتن باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی وز مردمان بدان چیزی یافتی. و به زمانه ما به شیراز همین کرده‌اند ...».^{۲۰}

... پاشیدن آب بر روی گلی و همراهانش (در مراسم گلی در آوردن) نیز می‌توان بسان یکی دیگر از آداب دینی انسان ابتدایی (برای خشنودی و جلب کمک ارواح) به شمار آورد و در اصل، جنبه «روش تقلیدی» به آن داد، به این معنی که: «هر کار را که انسان می‌خواسته است که خدایان انجام دهند، نظیر آن را می‌کرده و ظاهراً می‌خواسته است خدایان را به تقلید از خود وادار سازد؛ مثلاً: اگر می‌خواستند باران ببارد، جادوگر، آب بر زمین می‌پاشید و برای آنکه بهتر تقلید شده باشد آب را از روی درختی به زمین می‌ریخت».^{۲۱}

مراسم «ساروج کوبی»

یکی خانه‌ای کرده از پخته خشت به ساروج کرده بسان بهشت^{۲۲}

«فردوسی»

یکی از کارهای تعاونی گروهی که یادآور کار دسته‌جمعی در جوامع ابتدایی است: مراسم «ساروج کوبی» می‌باشد. و چنان است که هر گاه بخواهند آب انباری را بسازند و یا هر کار ساختمانی دیگر را که احتیاج به ساروج دارد شروع کنند، برای تهیه ساروج، اول، گل‌های خشت‌مالی شده مخلوط با پهن را روی پشته‌های خار کوت می‌کنند و آنگاه خارها را آتش می‌زنند. وقتی خشت‌ها پخته شد، برای کوبیدن و تبدیل آن به ساروج، ساروج کوبان در اول شب^{۲۳}، دور خشت‌های پهن کرده شده روی زمین، به طور ایستاده، حلقه زده و در حالی که هر یک، وسیله کوبنده چوبی‌ای به نام «تمر»^{۲۴} در دست دارد، یکی از آنها که صدایش بهتر و رساتر از دیگران است و به نام «سرخوان» (سر خواننده) معروف است با نوای بلند و موزون که ضمناً با حرکت دست‌های ساروج کوبان در پایین آوردن «تمر»، همخوانی دارد، چنین آغازیدن می‌کند:



الله مَی؛ جانم الله مَی شاه رضا مولا مَی

Allā.mey.jānam.Allāmey šāhe.rezā.Mowlā mey.

«ساروج کوبان» همان را جواب می‌گویند، و «سرخوان»، در عین حال، هم می‌خواند و هم

پَر می‌دهد و بقیه نیز گفته‌او را تکرار کرده و به کار خود ادامه می‌دهند. «سر خوان»، پس از مدتی

الله مَی... گفتن، شعر و آهنگ خود را تغییر داده و می‌گوید:

هر چی می‌گم همچی مُکُه زلف سیّه قیچی مُکُه

Harči.migom.hamči.mokoh zolfe.siyah.qeyči.mokoh

و یا این آهنگ دیگر را:

مو زینیم نه تُکندن مو زیرش ویسیدم سنگم بُرندن^{۲۵}

Mo.zeynim.netokonden mo.zireš.veysidam.sangom.beronden

دیگران نیز همان را جواب داده، و او پس از مدتی دوباره خوانی آن، شعر و مطلب دیگر را

و با آهنگ دیگر چنین دنبال می‌کند:

دلجان دلجانی خدا داده سلمانی

اسپم طویلش نی چراغم فیتیلش نی

یا جَدّ سید احمد چکار دلم داری

و باز «سرخوان»، این آهنگ دیگر را پی می‌گیرد:

آفتو، پر بینی کچل، شی خر زینی

Aftow.pere.beyni kačal. Ši.xere.zeyni

آفتو، پر چاسن که کچل عمرش خلاصن^{۲۶}

Aftow.pere.čāsen keh.kačal.omreš.xelāsen

اشعار و موضوعات مختلفی که بر زبان «الله مَی...» خوانان می‌گذرد، دارای بحور مختلف

است و بندهای متعدّد، یک نفر می‌خواند و بقیه نیز در حالی که حلقه‌وار و مرتّب به دور خود

می‌گردند، گفته‌او را عیناً تکرار کرده، هم می‌خوانند و هم مرتّباً با «تمر» بر زمین (روی ساروج)

می‌کوبند.



بعد از آنکه به نظر رسید کار، نزدیک به اتمام است، «سرخوان» نوای خواندن را تغییر می‌دهد و با اشعار دیگری که واحد^{۲۷} نام می‌گیرد، این بار خودش تنها می‌خواند و کوبندگان، دیگر حقّ جواب گفتن را ندارند اما محکم‌تر می‌کوبند و شمارش و آهنگ کوبیدن‌ها و حتی حرکت پاهای آنها نیز (درساعت) کم‌تر از مواقع اول است، و چنین می‌خواند:

دل می‌رود، ز دستم، صاحب‌دلان خدا را دردا که، راز پنهان، خواهد شد، آشکارا
«سرخوان»، هر شعر و آهنگی که برای خواندن، مناسب باشد به خدمت می‌گیرد و دیگر کار به آن ندارد که مضمون شعر چگونه است. مثلاً بعد از پایان بند فوق که مطلع غزلی از حافظ است و آن را تا آخر نیز ادامه می‌دهد، یک مرتبه و ناخودآگاه خویشتن را درون دایره برتری‌طلبی قومی و تحقیر مردم غیر بومی محصور می‌بیند و این گونه می‌خواند:

[...] تو کجا و شربت قند [...] تو کجا و چیت هف(هفت)رنگ

[...] تو بویس خرا بورونی دنبال خرا شروه بوخونی

... هر بند شعر یا موضوع دیگری که بر زبان *الله می گوین* می‌گذرد، دارای وزن و آهنگ خاصی است. چون چند کار توأم با هم را در زمان واحد انجام می‌دهند، یعنی در واقع، هم، دستشان کار می‌کند و هم پایشان در حرکت است و هم با زبانشان آهنگ دل‌نوازی را ترنم می‌کنند، این شیوه موزونی کار، قدری از خستگی آنها را می‌کاهد و همچون شتران که به آواز «حُدی!» در رفتن شتابان روند آن قدر می‌کوبند و همراه با آن می‌خوانند تا کار یکسره شود.

اگر از غزل حافظ بگذریم، موضوعات و اشعار انتخابی *الله می گوین*، هم دارای تنوع مضامین است و هم محتوای آن از دنیای عمل و محیط محدود کار تولیدی آنها نشئت گرفته و مأخوذ از زندگی واقعی آنهاست. با خواندن تمام اشعار و موضوعاتی که با حرکات منظم و موزون صورت می‌گیرد و ضمن آنکه دردها، رنج‌ها، نیازها، زحمات‌ها، و آرزوهای خویش را ناخودآگاه بیرون می‌ریزند، بدین‌سان انجام کار تعاونی گروهی خود را جلایی مستانه و جلوه‌ای دیگر می‌بخشند. جمله یا شعر موزونی که در قالب نوعی ترانه به هنگام کار سروده می‌شود به طریقی است که همه به آن وقوف کامل دارند، نه مشکل است و نه دور از شناخت ذهنی آنان. همچنین صدا و آهنگی که ساخته و پرداخته می‌شود نه چنان است که از مخیله شخص واحدی



برآمده باشد. در واقع نحوه زندگی عملی مردم سبب پیدایی آن شده است. این گونه شعر و آهنگ کار تعاونی که به منظور تسریع در انجام کار صورت می‌گیرد، در مواقع دیگر نیز همراه با ابزار و نوع کار مورد نظر، دگرگونی می‌پذیرد. مثلاً علاوه بر «الله می...» گویی «ساروج کوبان» که در اصل ریشه در فرهنگ مردم کشاورز منطقه دارد، در نواحی دیگر نیز که از راه صید ماهی امرار معاش می‌کنند و نزدیک دریا خانه گزیده‌اند، وقتی می‌خواهند «جهاز» «اوشار»^{۲۸} شده‌ای از فاصله تقریباً سی، چهل متری کنار آب به دریا بیندازند و یا بر عکس، جهازی را جهت تعمیر، بیرون از آب بکشند، همه جهازداران و صیادان، دور تا دور جهاز جمع آمده و پس از آنکه خود را آماده دیدند، به دو دسته مساوی و همزور تقسیم شده و در طرف راست و چپ زورق جای می‌گیرند و بلافاصله یکی از آنها که صدایش رساتر از دیگران است می‌گوید: یا محمد!؟ با شنیدن یا محمد، فشار نخستین توسط همه آنها به جهاز زده شده و به جلو رانده می‌شود. پس از تازه کردن نفس، همگی جواب می‌دهند: چه گفتی؟! او باز می‌گوید: یا محمد!، و باز، همه تکرار می‌کنند: چه گفتی؟! و فشار دیگر را می‌زنند. سپس روال گفته‌شان شکل دیگری به خود می‌گیرد؛ بدین‌سان که از دو گروه جای‌گیر شده در راست و چپ زورق، یکی می‌گوید: یا محمد و گروه دیگر نیز همان جمله چه گفتی؟! را بر زبان می‌رانند. پس از مدتی تکرار و چند بارگویی: یا محمد و جواب چه گفتی؟! به منظور تنوع بخشیدن به کار گروهی، و هم، ارج نهادن به پندارهای مذهبی خود، مطلب آهنگین دیگر را پی می‌گیرند و در همان شکل گروه‌بندی اول، یک دسته می‌خواند: عاشق‌النبی، صلِّ علی و دسته دیگر نیز جمله و عبارت همسنگ آن را پاسخ داده و می‌گوید: محمد و علی، صلِّ علی. و همین‌طور با سوال و جواب کردن یکدیگر، همراه با تازه کردن نفس و زور زدن به کشتی، گام به گام، آن را از خشکی به آب می‌اندازند.^{۲۹}

... اگر شیوه کاری «ساروج کوبان» و نحوه زورق‌اندازی به آب توسط جهازداران، را با هم،

میزان و سنجه کنیم، نکاتی چند به شرح زیر بر ما روشن می‌شود:

- ۱- بر زبان آوردن جمله یا اشعار آهنگین همراه با حرکات موزون و منظم دست و پای ساروج کوبان، ضمن آنکه برای سبک کردن و ناچیز شمردن بار کار صورت می‌گیرد، چون کار، پیوسته است و زمان‌گیر، تضمین در تداوم کار را هم به همراه می‌آورد.



۲- بر عکس کار «الله می» گویان، چون کار زورق اندازی به آب، زمان درازی به خود نمی‌گیرد و نیاز به سرعت عمل بیشتر دارد، بر همین اساس جملات آهنگین: یا محمد... و: عاشق النبی، که به هنگام انجام کار بر زبان رانده می‌شود، در جنبندگی بخشیدن به افراد و تسریع کار، بسیار مؤثر می‌افتد.

۳- انتخاب اشعار و عبارات بر زبان آمده (توسط ساروج کوبان و هم زورق‌اندازان به آب) به تناسب وضعیت کار در نظر گرفته شده؛ و هنر عوام نیز در شکل‌دهی آن تأثیر کلی بر جای گذاشته است و به واقع می‌توان مراسم «الله می گویی، و عاشق النبی» را جزئی از هنر عوام به شمار آورد؛ زیرا «... هنر عوام که پیوند مستقیم نزدیکی با زندگی تولیدی جامعه دارد، اساساً برای سبک کردن بار کار (مبارزه با طبیعت) یا تخفیف فشار زندگی اجتماعی (اعتراض بر اجحاف) به وسیله مردم عادی پدید می‌آید.»^{۳۰}

افزون بر موارد ذکر شده، باید یادآور شد که شیوه مراسم ساروج کوبان و «الله می گویی آنان، در پدید آمدن سبک سینه‌زنی بوشهری‌ها به نوبه خود مؤثر افتاده و این تأثیرپذیری و تقلید محض، عیناً در قسمت واحد سینه‌زنی مشهود می‌گردد.

بایسته گفتن است، یک بار به گاه دیر آمدن باران، در آیین «دعای باران» شرکت کردیم؛ در وقت دیگر، در شب‌های مهتابی تابستان و از اول شب، در کار تعاونی گروهی ساروج کوبان به نظاره نشستیم؛ در این دم دیگر می‌خواهیم در بساط عیش و شادمانی که شامل: یزله و یزله‌گری، خیام‌خوانی و بیت‌خوانی در عروسی‌ها می‌شود، دست افشانی و پای‌کوبی کنیم؛ اما چون مجال حضور در همه آنها را نمی‌یابیم، تنها به یک مورد آن یعنی به بیت‌خوانی بسنده می‌کنیم:

بیت‌خوانی در عروسی

... خواندن بیت در مراسم عروسی که از زبان مادر، خواهر، عمه و خاله داماد، یا معمولاً قوالی که برای گرم کردن عروسی آمده است، جای خود دارد و چشم حاضران را به خود خیره ساخته، سکوت محض بر مجلس حکم‌فرما می‌کند. در پایان هر بیت، یا دو سه بیتی که خوانده می‌شود، کل چاشنی آن می‌کنند. گاهی بیت را دوتایی با هم، و در پاسخ‌گویی به یکدیگر



می‌خوانند بدین معنی که بعد از گفتن بیت اول، بیتی دیگر را (فرقی نمی‌کند که بیت دوم، خواهر شوهر یا هر کس دیگر بخواند) در جواب آن می‌سرایند و در پایان همین بیت است که صدای کل زن‌ها که گاهی خود قوال نیز با آن همراهی می‌کند شنیده می‌شود.

... بیت همان است که در اصطلاح عروضی از دو مصراع تشکیل شده است. اما آنچه در اینجا منظور نظر ماست خواندن همان بیت شعر است با آهنگ خاص خود، حال اگر بیت مورد نظر را با لحن و ریتمی دیگر بخوانند، دیگر نام بیت به خود نمی‌گیرد و به عنوان نوع شعر و ترانه شناسایی می‌شود.

... گفتن هر بیت را یک بند می‌گویند. خواندن بیت ویژه مراسم عروسی است و گاهی نیز در مراسم ختنه سورانی و یا مجلس جشن و سروری که به مناسبتی خاص بر پا می‌شود، به عنوان پیش‌درآمد/آواز آن هم در حد یکی دو سه بیت خوانده می‌شود.

... مضمون هر بیت در وهله اول: خطاب مادر و خواهر داماد به داماد و نیز سرور و شادمانی آنان از بر پا داشته شدن مراسم عیش و عروسی است.

... پیوند ابیات به‌طور کلی از: حجله دامادی، شمایل داماد، زیبایی عروس و... ترکیب یافته است. قابل ذکر است برای تمام زمینه‌های وضعی و ظاهری موجود که تمهید شده است و بعضاً خیالی هم می‌باشد، بیتی را که همخوانی کامل با آن داشته باشد می‌سرایند. مثلاً وقتی به خواستگاری می‌روند و بعد می‌خواهند خانه عروس را با شادمانی ترک کنند، می‌گویند:

نار مشکن، نار مشکن، ما نه اهل نار خوریم

بابای عروس زن به ما داد، ما به شوق رفتیم

... وقتی حجله دامادی را می‌بندند:

ما که رفتیم باغ و باغون، بشکنیم صد گرز تر

گرز سبز، حجله ببندیم، تا بریزه خوش زر

وقتی داماد از «رو»^{۳۱} بر می‌گردد:



رودِ جونیم، «رو» در اومه، یک قبوی سبزی برش
زیر سبزش یک قلمکار، جون به قربون سرش

... وقتی می‌خواهند عروس را ببرند:

اومدیم گل ببریم و، گل سفید پنبه را
مونس دل نش، این شبچراغ حجله را
و از زبان دوست و همبازی عروس که نگرانی از راه دور رفتن عروس دارد چنین خوانده
می‌شود:

خوم چه سازم، خوم چه سازم، دستخوارم^{۳۲} می‌برن
بند حجلش تند^{۳۳} بگیریم، راه دورش نبرن
... علاوه بر موارد فوق، اگر داماد نیز یکی یک دانه باشد، مادر برایش می‌خواند:
رودِ جونیم، یکی یه دونه، صاحب صد خونه بی
شب به کوچه‌ی عاشقون و، روز به مکتب خونه بی
هر چه دارم، سی تو دارم، تو عزیز خونه‌می
قد بالات، گل بریزم، گوهر یک دونه‌می
و اگر عروس و داماد عموزاده باشند:
ابر اومه، بارون گرفت و، آو اومه سالون گرفت
ناز بالای شازده دوما، دختر عاموش گرفت
... اگر داماد یتیم باشد:

رودِ جونیم، بی پدر بی - پستی زد، بالشت زر
یا علی، کنگش^{۳۴} بگیرین - تا بگیره جی پدر
... اگر عروس از محله دیگر باشد:
این‌جا تا جابر^{۳۵} انصار، گندم سرخ بلال



ما که رفتیم زن بیاریم، موسم فصل بهار
 ... اگر داماد، دارای برادران دیگر بوده که زن گرفته یا نگرفته باشند:

چار دکون چار بازار، چار برارم شهریار
 دور هر چارتاش بگردم، کوکی گُتوم^{۳۶} خونه‌دار
 ... اگر مادر عروس ناراحت و ناراضی از کمی رشوه دخترش باشد:

ننه عروس گریه می‌کرد رشوه^{۳۷} رودم کمن
 ننه دوما خنده می‌کرد هر چه می‌خوی با من
 ... اگر داماد، دختر همسایه را به زنی گرفته باشد، از زبان او می‌خوانند:

دی^{۳۸} مو میخوام، دی مو میخوام: دختر همسایه‌مو
 نعل کفشش گل بریزم تا بیایه خونمو
 وقتی عروس را به حجله می‌برند (در وقت زفاف) مادر برایش می‌خواند:

از خدا یک ویه دارم، باد رو دریا بیا
 رود جونیم رفته حجله شاد و خرم در بیا
 ... خواهر داماد نیز در این میان برگردن دارد که برای شادمانی برادر بخواند:

ای برادر، ای برادر - ریشه خونه پدر
 هر چه می‌خواهی بفرما - حرف تو بالای سر
 بوی^{۳۹} جونی، بوی جونی - شونه ریش تولا
 تو که زن دادی به رودت - هم حج و هم کربلا
 گوکی جونیم، گوکی جونیم - خدا بده پسری
 دور مُختک^{۴۰} گل بریزم - توی مختک گوهری
 چه خشن عیش برار^{۴۱} و - چه خشن فصل بهار
 ما که رفتیم زن بیاریم موسم فصل بهار
 و خواهر کوچک‌تر نیز می‌خواند:



کی به حجله، کی به حجله - شازده دوما با زنش

کی بگرده دور حجله - خواهر کوچیکترش

... در لحظه‌ای که دست عروس را به دست داماد می‌دهند، خواندن بیت، جایی ندارد زیرا در همه‌ی شادی و کل زنان و پای‌کوبی جوانان گم می‌شود و فقط زمانی مجال خواندن به خود می‌گیرد که بساط عیش و عروسی، ساده و از مطرب و نی خالی باشد.
... ویژگی‌های بیت را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- آن را ممتد نمی‌خوانند. الزاماً بدون ضرب و تنبک خوانده می‌شود. یکی یا دو نفر هم می‌توانند آن‌را به نوبت و در جواب یکدیگر بسرایند. پای‌کوبی و رقص فردی یا جمعی را به دنبال نمی‌آورد. در همان لحظه سروده شدن، افراد را به سکوت می‌کشاند. در عین حال که طرب‌انگیز است، به صورت متوالی گفتن آن، تأثیرپذیری خود را از دست می‌دهد. می‌توان بیت را در همان لحن و ریتم مخصوص خود، به عنوان پیش درآمد آواز، در مجالس دیگر نیز به کار گرفت.
... تمام بیت‌ها معمولاً در بحر رمل است و اشکال چندانی از لحاظ رعایت وزن و قافیه در آن دیده نمی‌شود مگر در سه مورد که در یکی: شاه را با رضا^{۴۲} و در دو دیگر، بلال را با بهار و سحر را با بغل قافیه کرده‌اند.

... سخن آخر، اینکه هر چند، زمان سرایش بیشتر ابیات فوق و حتی سراینده آنها بر ما معلوم نیست اما در تک تک آنها مسائلی نهفته است که وضعیت فرهنگی اجتماعی مردم را آنچنان که بوده، به ما می‌نمایاند و کلید مفقوده گذشته‌های دور را به شرح زیر به دست می‌دهد:

- ۱- صورت گرفتن چوب‌بازی در عروسی توسط جوانان و حتی مردان میان سال.
- ۲- ذخیره کردن پول از جانب مادر و سپردن آن به پدر به منظور خرج دامادی فرزندان.
- ۳- آرزو و مُراد در دل پدر و مادر بودن، و برآورده شدن آن در صورت «زن طلب کردن» فرزندان.
- ۴- در نظر گرفتن میمونی و مبارکی ایام هفته که باید در کدام‌یک از روزهای آن، گوسفند قربانی کرد و ضمناً بستگان را دعوت آمدن به عروسی نمود.
- ۵- بستن حجله عروسی توسط مادر و خانواده داماد و استفاده از گرز سبز درخت خرما برای تزئین حجله.



- ۶- دعا کردن برای داماد پدر مرده (یتیم مانده) تا بتواند جای پدر را بگیرد.
- ۷- نوع و رنگ لباس عروس و داماد که آیا سبز بوده است یا سفید؟، بر ما معلوم می‌شود که پوشیدن لباس سبز به‌ویژه انداختن تور سبز روی سینه و سر عروس رسمی معمول بوده و در مورد داماد نیز ... داشتن نوعی قبای سبز، بستن بند در خورِ قبا روی آن، زدن خنجر طلا به زیر بند قبا، پوشیدن زیرپوش قلمکار و داشتن شال ترمه، برازنده رخت دامادی می‌بوده است.
- ۸- به همان‌سان که ختنه اطفال، می‌بایست در وقت پَنگ برون^{۴۳} یعنی اوّل پاییز انجام پذیرد، بر پاداشتن مراسم عروسی و ازدواج نیز بیشتر در فصل بهار بوشهر که چندان هم طولی نمی‌کشد صورت می‌گرفته است.
- ۹- پی بردن به بافت سنتی خانه‌ها، که باید حتماً رو به قبله (غرب) باشد.
- ۱۰- دعا کردن خواهر داماد، برای برادر تا خداوند بچه‌اش را پسر بدهد.
- ۱۱- تمایل بیشتر به فرزند نرینه داشتن و تشبیه کردن پسر بچه به ریشه هر خانه و خانواده.
- ۱۲- بر عهده داشتن همه مخارج دامادی و زن دادن به فرزند از جانب پدر، که انجام آن را نوعی حج در خانه می‌دانسته‌اند.
- ۱۳- پی بردن به نشانه تاجری و ثروتمندی در داشتن قافله بار (شتر بار).
- ۱۴- سوار بر اسب شدن داماد به ویژه اسب سبز، (منظور همان اسب سفید) به هنگام رفتن به «دوما روی».
- ۱۵- آگاه شدن به معیار زیبایی مردان و زنان، که آن را در سپیدی رنگ رخساره می‌دانسته‌اند.
- ۱۶- دادن شربت در عروسی‌ها.
- ۱۷- رفتن به حج از راه دریا.
- ۱۸- پی بردن به شیوه ازدواج در گذشته‌های دور که بیشتر جنبه خرید و فروش زن را داشته است.
- ۱۹- آرزوی داماد برای رفتن به حمام با پسر یا پسرهای پادشاه.
- ۲۰- آگاه گشتن به معانی و کاربرد واژگان و عباراتی نظیر: زن طلب کردن، رشوه و «قومدون».



۲۱- و این مورد دیگر را اگر به دیده ژرف بنگریم، بسیار قابل ملاحظه می‌نماید. بدین سبب که اگر تعداد بیت‌های موجود را به شمارش درآوریم، به رقم ۴۷ می‌رسد و از این تعداد، فقط ۸ مورد آن در رابطه با عروس، و بقیه موارد نیز خطاب به داماد و در وصف وی می‌باشد و می‌توان احتمال داد یا: رسوبات مردسالاری عهد کهن انگیزه این توجه بیشتر به داماد بوده، و یا همان ذهنیت رشوه‌دهی به خانواده عروس، بر این حالت، سایه کاست‌گونه افکنده است.

... سخن آخر، اینکه می‌توان احتمال داد آهنگ خواندن بیت، یکی از گوشه‌های موسیقی قدیم ایران، در دوره ساسانی و در زمان خسرو پرویز، بوده که تاکنون از آسیب زمان به دور مانده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بیائید برویم قبله دعا- بلکه خداوند رحمش بیاید.
 ۲. پیرزن کور، لنگه هاسک کوله‌اش است.
 ۳. مشک کوله‌ام خشکیده است (آب درون آن نیست) خداوند آن را پر آب کن.
 ۴. قبله دعا، برای آب خداوند رفتیم.
 ۵. گلی: اشخاص بسیار زشت و کهنه‌پوش را بدان قیاس کنند.
 ۶. Xārit یعنی در حیاطی که با خار تعبیه شده است.
 ۷. «مطل» همان معطل است.
 ۸. ... هنوز کودکان روستایی و حتی شهری ایران هنگام کم‌آبی و بی‌بارانی چوبی بلند را لباس می‌پوشاند و به هیئت دختری در می‌آورند و آن را مثلاً «کولی قزک» می‌نامند. آنگاه «کولی قزک» را در کوچه‌ها می‌گردانند و چنین می‌خوانند:
- کولی قزک بارون کن بارون بی‌پایون کن!
ما بچه‌های کردیم از سرمایی بمردیم
- به نقل از: پرویز ناتل خانلری، امیرحسین آریانپور، اجمالی از جامعه‌شناسی هنر، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، نشر سوم، ۱۳۵۴، ص ۴۱.
۹. نه آب بود، باران بود.
 ۱۰. مجله آینده، سال یازدهم، شماره ۱-۲، فروردین- خرداد ۱۳۶۴، باران‌خواهی در میان عشایر سیرجان و بافت، مرتضی فرهادی، ص ۲۵.
 ۱۱. باستانی پاریزی، خاتون هفت‌قلعه، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۳۰۹-۳۴۵.
 ۱۲. اجمالی از جامعه‌شناسی هنر، پیشین، ص ۴۱.
 ۱۳. م. موله، ترجمه: دکتر ژاله آموزگار، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۵۶.
 ۱۴. خاتون هفت قلعه، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۳۳۸.



۱۵. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، ۱۳۵۱، ص ۴۷.
۱۶. پشت‌ها، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۴۷، ص ۱۶۳ - ۱۶۴.
۱۷. ایران باستان، پیشین، همان صفحه.
۱۸. اجمالی از جامعه‌شناسی هنر، پیشین، ص ۲۵.
۱۹. آرتر، اس. گریگور، اسرار طلسم و جادو - دنیای ماوراء الطبیعه انسان اولیه، ترجمه: پرویز نجفیانی، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۱۳.
۲۰. التفهیم، تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۲۵۶.
۲۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، مشرق زمین: گاهواره تمدن، بخش اول، ترجمه: احمد آرام، ۱۳۴۳، ص ۱۰۰.
۲۲. شاهنامه، ژول مول، کتاب سوم، ج ۵، ص ۱۶۱۹.
۲۳. کار ساروج کوبی معمولاً در فصل تابستان و خاصه در شب‌های مهتابی صورت می‌گیرد.
۲۴. Tamr. (به فتح اول): نوعی «کوبین» که دسته چوبی باریکی به اندازه تقریباً هشتاد سانتی‌متر، در وسط و قسمت انتهایی آن تعبیه شده است.
۲۵. «زینی» Zeyni: نوعی درخت خرما است، «برندن» beronden = برانده‌ام، انداخته‌ام. این مورد اخیر نیز خاص گویش تنگستانی‌ها و دشتی‌های مقیم بوشهر است.
۲۶. پر بی‌نی pere beyni: دم غروب، وقت غروب آفتاب - شی šī = زیر - xer = گلو، گردن - پر چاسن pere.čāsen = آفتاب در نیمه روز است و وقت نهار خوردن است.
۲۷. Vāhed: به معنی تک‌خوانی. نظیر این مورد اخیر در مراسم سینه‌زنی بوشهری‌ها نیز دیده می‌شود.
۲۸. اوشاری owšāri: جهاز (زورق) تازه ساخته شده را گویند.
۲۹. و این، در صورتی است که کشتی مورد نظر، بزرگ و دارای وزن زیاد باشد. چنانچه زورق کوچک و کم‌وزنی در پیش باشد، این بار، با گفتن: عاشق‌النبی صلّ علی، محمد و علی صلّ علی ...، به طور متوالی و پیوسته و سرعت بیشتر دادن به عمل، به راحتی زورق را از کنار ساحل به دریا هدایت می‌کنند.
۳۰. امیرحسین آریان‌پور، اجمالی از جامعه‌شناسی هنر، پیشین، ص ۹۲.
۳۱. Ru: یعنی وقتی که داماد را سوار اسب کرده و به زیارت قدمگاه نزدیک محل می‌برند.
۳۲. دوست و یار مشفق
۳۳. به معنی محکم گرفتن و رها نکردن
۳۴. Kāng: کنگ یعنی آرنج اما در اینجا به معنای بازو به کار رفته. کنگش = بازویش
۳۵. یعنی تا قدمگاه «آغای جابر» که در محله هلیله بوشهر قرار دارد.
۳۶. kokey.gottom = برادر بزرگترم
۳۷. رشوه. Rešveh: شیربها، پول نقدی که به خانواده عروس پرداخت می‌کنند.
۳۸. دی dey: مادر.
۳۹. Buvey juni: پدر جانم.
۴۰. مَخْتَك Maxtak: مهد، گهواره.
۴۱. Berār: برادر.
۴۲. نظیر این مورد اخیر نیز در شاهنامه فردوسی دیده می‌شود:
یکی پور زاد آن هنرمند ماه چگونه سزاوار دیهیم و گاه
چو از مادر مهربان شد جدا سبک تاختندش سوی پادشا



ژول مول، ج ۱، ص ۸۳/۸۴

۴۳. pang borun زمان برداشت محصول خرما، برابر با اول فصل پاییز.